

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Arts & Music

هنر و موسیقی

مصاحبه کننده: پیکار پامیر

۲۱.۰۵.۰۹

گفت و شنیدی با خانم "قمر گل" آواز خوان شناخته شده افغانستان

درآمد: خواننده های ارجمند پورتال "افغانستان آزاد-آزاد افغانستان" با نام و هنر آواز خوانی خانم قمر گل آشنائی دارند. این زن هنرمند کشور، سالهای درازی را با آواز و موسیقی سپری نموده و آهنگای متعددی در آرشیف رادیو و تلویزیون افغانستان دارد. ایشان از ده سال بدینسو در شهر تورنتو به سر می برند. در این اواخر از طرف انجمن زنان افغان در کانادا بعنوان مادر سال شناخته شده و تقدیرنامه هائی بدست آورد. خواستیم گفت و شنیدی با خانم قمر گل داشته باشیم که اینک تقدیم میگردد:

(پس از تعارفات و تشکرات متقابله)

س: خانم قمر گل! از چه زمان، چگونه و در کجا به هنر آواز خوانی رو آوردید؟

ج: من تقریباً هشت سال داشتم که به آواز خوانی در دستگاه رادیو آغاز کردم. شما میدانید که مراسم جشن استقلال در سابق، چند روز دوام می کرد و من در کمپ بلدی شهر جلال آباد می خواندم. سال اول کار من بود که یک گروه هنرمندان از رادیو کابل به جلال آباد آمدند که در رأس گروه مذکور استاد حفیظ الله خیال قرار داشت. سایر استادان مانند محمد دین زاخیل، گلزمان، سید علم، منور، طلا محمد، زرغونه، ناهید و غیره در این گروه حضور داشتند. وقتی استاد خیال و محمد دین زاخیل در کنسرت جلال آباد صدایم را شنیدند، به من گفتند که تو حتما در آینده یک چیزی میشوی! همان بود که استاد خیال مرا به حیث یک نهال پرورید. استاد خیال در آن وقت یک پروگرام به نام (نوی گلونه) داشت. ایشان از طرف مطبوعات پیشنهاد کردند که من باید از جلال آباد به کابل بیایم و با رادیو همکاری کنم. وقتی به جلال آباد برمیگشتم، بعضی ها در آن محیط میگفتند تو در برابر مکروفون میخوانی، صدایت خراب می شود. این سخنان را به خاطر میگویند که اصلاً نه میخواستند در رادیو آهنگ بخوانم. اما شخصیت های خوبی در مطبوعات وقت بودند که مرا تشویق میکردند. در آن روزگار معاشم در ماه یکصد افغانی بود. از همان پول کرایه خانه و سایر ضرورت های زندگی رفع میشد. آنزمان دستگاه رادیو در پل باغ عمومی کابل موقعیت داشت.

س: شما گفتید که در هشت ساله گی به آواز خوانی شروع کردید، آیا اعضای خانواده مانع کار هنری تان در چنین سن وسال نشدند؟

ج: سؤال جالب است. در آن موقع که شوق و ذوق هنری داشتم، پدرم و برادر بزرگترم هم به موسیقی دسترسی داشتند و ممانعتی نه میکردند.

س: پس میتوان چنین قضاوت کرد که اعضای خانواده نه تنها مانع کار هنری شما نشدند، بلکه موجب تشویق تان هم شدند، بلی؟

ج: بلی، بلی همینطور بود. در سن ده سالگی در اثر توجه استادان گرامی، به حیث آواز خوان سال هم انتخاب شدم.

س: با آقای زاخیل چگونه آشنا شدید؟

ج: وی هموطن (همشهری) من بود، ولی باهم ندیده بودیم. نامش را شنیده بودم. وقتی به رادیو رفتم، زاخیل به هندوستان غرض تحصیلات رفته بود. بعداً خواستم نزد استاد خیال "گر" بمانم و شاگردش شوم، ولی وی به من گفت که خیلی مصروف است، باید نزد کسی بروم که بتواند بگونه مؤثر کمک کند. باز نزد استاد نبی گل رفته از ایشان خواستم که مرا به شاگردی بپذیرد. زیرا آرزو داشتم در بخش هنر موسیقی کارهای بهتر و مفیدتری انجام دهم. استاد نبی گل با بسیار مهربانی گفت، بچیم زبان طوطی را طوطی بهتر میداند. من به سهم خود از هیچنوع همکاری دریغ نمیکنم، ولی یک نفر از هند آمدنیست، او میتواند ترا به وجه بهتری کمک کند، نام او محمد دین زاخیل است، چون وی جوان تحصیل کرده است، بنابراین، میتواند به خوبی کمک کند. بالاخره زاخیل از هندوستان به کابل آمد و یک روز که پروگرام برای روز معلم بود، در آنجا استادانی مثل قدیم، عبدالرحمن اور، بلتون و غیره هم حضور داشتند. در همان روز برای زاخیل گفتم که همشهری و همزبان من هستی لطفاً مرا به حیث شاگرد خود قبول کنید. او در برابر سؤال من نه نگفته علاوه کرد که مطبوعات بالای ما خرچ کرده و من هم تاجائیکه بتوانم به وطن خدمت می‌کنیم. پس، در فکر "گر" مانی در پیش استاد زاخیل شدم. چون خانه ما در کابل کوچک بود، مراسم در منزل شاعر محترم آقای (حافظ) برگزار شد. در این مراسم استادان گرامی مانند استاد محمد عمر، استاد نبی گل، استاد سرآهنگ و غیره اشتراک کردند.

س: "گر" مانی اصلاً چیست؟

ج: "گر" مانی مراسمی است که در آن شاگرد، نزد استاد خود مقداری "گر" میگذارد و استاد هم یک تار خام را در بند دست شاگردش می‌بندد و از همینجا استادی و شاگردی شروع می‌شود.

استاد زاخیل طی همین مراسم تار را به دستم بست، یعنی مرا در تار خام بست. منم از خدای خود خواستم که توفیق عنایت کند تا از طریق هنر به مردم خود مصدر خدمت شوم. خوب، در پایان مراسم، استاد سرآهنگ خطاب به من گفت: حال که شاگرد شدی، یک پارچه آهنگ بخوان. در عین خواندن، دیدم که یک قطره اشک در گوشه چشم استاد سر آهنگ نمایان شد و اظهار کرد که این صدا، صدای خدائی است و تو آینده خوبی داری! دستش را بوسیدم و تشکر کردم. فردای آن در یک کنسرت دیگر اشتراک کردم که در آن مرحوم احمد ظاهر، هم‌آهنگ، اکبر رامش، مسحور جمال و دیگران هم بودند. در همان سال به عنوان هنرمند شایسته سال انتخاب شدم.

س: شما چه زمانی با استاد زاخیل عروسی کردید؟

ج: سؤال خوبی است . من قبلا گفتم مرا به تار خام بست . باید متذکر شوم که جوان هشیارو بافراسن بود. به من گفت اگر تو با یک صاحب منصب یا هر کس دیگری عروسی کنی ، صدایت حیف می شود. اگرچه من متأهل هستم ، یعنی زن و فرزند دارم ، اما حاضرم با تو ازدواج نمایم. من برایش گفتم که چون استاد هستی و استاد حیثیت پدر را دارد، بنابراین نه میخواهم با تو عروسی کنم . گفت که تو بالاخره مجبور می شوی. مثلا ، شاگردم هستی و همراهم یکجا در یک راه می روی و مردم تبصره میکنند. پس منم فکر کردم و با برادرانم مشوره نمودم ، ولی برادرانم مشوره نداده گفتند که زاخیل غریب است ، از یک هارمونیم چه ساخته می تواند؟ برایشان گفتم که غریبی عیب نیست . اگر یک انسان غریب است ، مگر خوبی ها و نیکوئی هائی در وجودش هست ، باز قابل احترام است . چون در وجود زاخیل شهامت و غیرت را می بینم ، بنابراین با غریبیت هم می سازم . یکی دیگر از دلایل مخالفت برادرانم این بود که مادرم نا بیبا بود و برادرانم فکر می کردند که اگر عروسی کنم مشکلات آنها چه خواهد شد ؟ من برای شان گفتم که تا شما را به خانه و جای نرسانم ، عروسی نخواهم کرد. همان بود که هرکدام از برادرانم یکی پی دیگر عروسی کردند و کمک شان کردم و در آخر خودم با زاخیل عروسی هنری نمودم.

س: تصور می کنم عروسی شما با استاد زاخیل ، علاوه از رابطه زناشوهری ، دربخش تکامل هنر موسیقی هم برای تان مفید تمام شد، بلی ؟

ج: بلی ، بلی . اگرچه زاخیل تحصیلات علمی نداشت ، ولی با چند زبان صحبت میکرد، کمپوزیتور بسیار موفق بود، اشعار خوبی را انتخاب میکرد و آدم توانائی بود.

س: چه تعداد آهنگهای ثبت شده در آرشیف رادیو یا تلویزیون افغانستان دارید ؟

ج: در وقتی که عروسی کردم ، تلویزیون در وطن نبود، صرفا ستیشن رادیو بود. تا جائیکه به یاد دارم به تعداد هفتصد و پنجاه آهنگ در آرشیف رادیو موجود است . البته بعد ها چند آهنگ در تلویزیون هم " لبسنگ " کردم . در میان آهنگهایم ، ترانه ، غزل ، سرود میهنی و کمپوز هائی برای صلح ، روز معلم ، بهار و غیره هم موجود میباشد . کمپوز هائی از استاد هاشم ، استاد سرآهنگ ، استاد موسی قاسمی و غیره خوانده ام . تلاش میکردم اشعاری را بخوانم که ماندگار باشند و شنونده ها از آن لذت ببرند.

س: خانم قمر گل ! شما مسافرت های هنری به خارج از کشور هم داشته اید ؟

ج: بلی ، بار اول همراه یک گروه شصت نفری به اتحاد شوروی دیروز سفر کردم و به شهر های لنینگراد و ماسکو کنسرت اجرا کردیم . بار دوم هم به شوروی دیروز رفتم . به هندوستان البته غیر رسمی با زاخیل سفر کردم . در زمان شهید داوود خان در یک فستیوال به یوگوسلاوی سابق هم رفتم .

س: چه زمانی به کانادا آمدید ؟

ج : تقریبا ده سال قبل .

س: در این مدت ده سال ، از رهگذر هنری چه کارکرد هائی داشتید ؟

ج: به همه هموطنان ما معلوم است که زندگی در غربت چه مشکلاتی دارد. موسیقی را که من میخواهم در اینجا نیست، بنابراین ، خاموش باقی ماند، ولی همیشه در پروگرام های رسمی اتحادیه افغانهای مقیم انتاریو به دعوت داکتر صاحب دانشور اشتراک کرده ام ، چنانکه تقدیر نامه ای هم از طرف اتحادیه محترم برایم اهداء شده است . در سایر محافل فرهنگی هموطنان هم اشتراک می کنم و همان آهنگهایی را میخوانم که می پسندند. در کانادا ، هیچگاه از اینکه زاخیل با من نیست و یا تنها هستم ، نا امید نشده ام ، برای ایمل جان و پسر دیگرم خبیرجان گفته ام

که درس و تعلیم تان ضرور است ، مگر پرداختن به موسیقی هم مهم میباشد، شما باید به موسیقی توجه کنید و چراغ پدر تان را روشن نگهدارید.

س: شما در همین یکی دو سال اخیر به افغانستان هم مسافرت کردید ، از وطن و اینکه در آنجا چه کردید ، هم اگر چیزی بگوئید بهتر خواهد بود ؟

ج: بلی ، پارسال به کابل رفتم . در کابل دو پسر دیگر من به نام های اسدالله زاخیل و نعمت الله زاخیل و دو دخترم زنده گی میکنند . من اصلا به دیدار آنها به کابل رفتم . در عین وقت کارکنان تلویزیون آریانا اطلاع یافتند و مرا زیاد نوازش کردند که از انجنیر احسان الله بیات و همکاران شان تشکر میکنم . در کابل کنسرت انجام دادم ، اسدالله پسر هم خواند ، نواسه هایم هم ذوق زده شده بودند و خواندند . اما ، از دیدن وطن در عین حالیکه شاد شدم ، متأثر هم شدم ، چراکه بسیار چیز ها خراب شده . وقتی به تلویزیون ملی رفتم ، برای من خاطره انگیز بود ، از همان راه سابقه رفتم ، چون راه جدید را نه می فهمیدم ، آنجا محافظین بودند و گفتند که از این راه اجازه نیست که داخل شوید ، خودم را معرفی کردم و گفتم من در سالهای پیش از همین راه می آمدم ، راه دیگر را بلد نیستم ، به آمر شان تلفون کرده نام مرا گفتند ، آمر صاحب اجازه داد و من داخل رفتم . آنجا هم یک آهنگ را " لبسنگ " کردم . زمین را بوسیدم ، عکسهای استادان را که در دیوار ها بود، دیدم و یکبار دیگر بیاد سالهای گذشته افتادم . آقای جلالی را یاد کردم که خدمت زیادی انجام داد . مدت هشت ماه در کابل بودم.

س: به تاریخ نهم ماه می ، روز مادر از طرف انجمن زنان افغان تجلیل شد و شما با فرزند جوان تان (ایمل) در محفل حضور داشتید . در آنجا ، نه تنها شما به عنوان مادر شایسته سال معرفی شدید ، بلکه تقدیر نامه هائی هم از سوی انجمن مذکور و توسط وزیر معارف و نماینده پارلمان ایالت انتاریو به شما تفویض شد . در حالیکه این موفقیت را یکبار دیگر برای تان تبریک میگویم، از شما می پرسم که در آن حالت چه احساس میکردید؟

ج: من آدینه جان نیازی را بسیار دوست دارم و از ایشان تشکر میکنم . خانم آدینه نیازی در هر سال زحمت می کشند و از مادران افغان قدر دانی به عمل می آورند . وقتی اسم مرا خواندند ، اطلاعی نداشتم که به من تقدیر نامه میدهند . من دعا گوی پسرانم و دعا گوی کسانی هستم که از من قدر دانی میکنند . چون در همان شب ، آلات موسیقی کم و سخنرانی ها زیاد بود ، متأسفانه نتوانستم آنطور که دلم میخواست آهنگی در مورد مادر بخوانم.

س: طوریکه شما گفتید ، از جمله چهار فرزند ، دو فرزند تان (ایمل و خیبر) با شما در شهر تورنتو به سر میبرند و دو دیگر (اسدالله و نعمت الله) در کابل هستند . از فرزند جوان تان (ایمل) در این اواخر ویدیو کلیپ هائی از طریق برنامه های تلویزیونی به نشر میرسد که بیانگر تمرین و کار وی بالای موسیقی میباشد . ایمل در عین زمان محصل فاکولته ی طب است . لطفا در مورد این دو فرزند تان بگوئید که آیا شما از کار شان روی موسیقی راضی هستید ؟

ج: سؤال بسیار خوب است . قبلا برای تان گفتم که من احساس کمبود و بیکسی نه میکنم . خدا را شکر گزار هستم که خداوند بر ایم فرزندان صالح عنایت فرموده . هر چه برایشان می گویم همان طور می کنند . این نکته را نیز باید بگویم که یک فرزندم قربانی وطن شده ، یعنی شهید شده است ، دو دخترم در کابل و یک دخترم با من زندگی میکنند . من برای دو پسرم گفته ام که به دست آوردن هنر کار آسانی نیست . اما اگر زحمت بکشید ، موفق می شوید . از هر دوی شان راضی هستم . ایمل جان هم هارمونیم می نوازد و هم آواز میخواند . خیبر جان با وجود آنکه خوب هارمونیم می نوازد ، باز هم در بخش موسیقی گاهگاهی تنبلی میکند.

س: آیا ممکن است ایمل جان هارمونیم بنوازد و شما یک زمزمه کنید ؟

ج: چرانه؟

(زمزمه‌خاتم قمر گل و نواختن فرزندش ایمل)

س: خانم قمر گل! از حوصله مندی شما و ارائه پاسخ به سوال های ما اظهار سپاس میکنم و امید که باز هم در

آینده ها در خدمت باشیم . (پایان)